

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی

دکتر کریم سنجابی



تهران، ۱۳۸۱

سنجایی، کریم، ۱۲۸۳-۱۳۷۴.
خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجایی. - تهران:
صدای معاصر، ۱۳۸۱.
۴۷۲ ص.: مصور، عکس.
ISBN 964-6494-36-6
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. سنجایی، کریم، ۱۲۸۳-۱۳۷۴ - مصاحبه‌ها.
۲. سنجایی، کریم، ۱۲۸۳-۱۳۷۴ - خاطرات.
۳. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷. ۴. ایران -
تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷. الف. عنوان.
۸۷۵/س / ۱۴۸۶ DSR ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران ۳۸۴۷۵-۸۰ م



دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فروردین،
خیابان لبافی‌نژاد، پلاک ۲۰۸ تلفن ۶۴۹۱۵۸۸

خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجایی

دکتر کریم سنجایی

طرح جلد، آقا قلی‌زاده

لیتوگرافی، صدف

چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ش. - تهران

چاپ، چاپخانه مهارت

تیراژ، ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

صندوق پستی ۱۸۳-۱۳۱۴۵، تلفن ۷۷۲۷۶۸

شابک: ۹۶۴-۶۴۹۴-۳۶-۶

ISBN: 964-6494-36-6

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۳	از تولد تا اشتغال و دیکتاتوری رضاشاه
۵۹	اشغال ایران در جنگ بین‌الملل دوم
۹۵	نهضت ملی‌کردن صنعت نفت و زمامداری مصدق
۱۹۳	زمامداری مصدق و تغییرات دولت او
۲۱۵	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۲۲۳	جبهه ملی دوم
۲۷۹	برگشت به دیکتاتوری
۲۹۹	استبداد و دیکتاتوری محمدرضاشاه
۳۰۹	انقلاب ایران
۳۳۹	در دیدار با پادشاه
۳۶۵	رفراندوم و فشارهای سیاسی
۳۸۵	جبهه ملی و دولت موقت و رژیم اسلامی
۳۹۷	نظراتی دربارهٔ چند شخصیت
۴۱۹	چند سند دیگر

ضمائم

۴۳۷	مصدق، سنجابی، جبهه ملی - پیوندها و گسست‌ها
۴۶۱	به یاد دکتر کریم سنجابی

به نام خدا

پیشگفتار

در تاریخ شانزدهم اوت ۱۹۸۳ از طرف دانشگاه هاروارد نامه‌ای به من رسید به این مضمون که آن مؤسسه بزرگ علمی مشغول ترتیب دادن تاریخی شفاهی از وقایع و حوادث ایران از سال ۱۹۲۵ میلادی یعنی از سقوط سلسله قاجاریه تا انقلاب اخیر ۱۹۷۹ ایران به وسیله مصاحبه با اشخاصی است که از نزدیک شاهد و یا شخصاً دخیل در آن حوادث بوده‌اند و در نامه تأکید شده بود که متن مصاحبه‌ها ماشین شده و ترجمه شده به انگلیسی در بایگانی دانشگاه ضبط می‌شود و ترتیب استفاده و یا انتشار مطالب آن بر طبق شرایطی خواهد بود که روایت‌کننده معین می‌کند. من هر چند از تاریخ خروج اضطراری از ایران با هیچ مؤسسه و روزنامه و خبرنگار خارجی و یا ایرانی حاضر به مصاحبه نشده بودم ولی چون اقدام دانشگاه هاروارد را یک عمل علمی و تاریخی تشخیص دادم حاضر شدم با نماینده آن مؤسسه مصاحبه کنم به شرط آنکه در حیات من بی موافقت قبلی مطالب مصاحبه انتشار پیدا نکند و اجازه استفاده از آن نیز مشروط به همین شرط باشد.

از آن پس آقای ضیا صدقی که با آقای دکتر لاجوردی در آن دانشگاه مشغول تدریس و خدمت هستند برای اجرای مصاحبه به محل اقامت من در شهر چیکو از ایالت کالیفرنیا آمد و در مدت یک هفته از ۱۵ اکتبر تا ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳ هر روز به طور متوسط قریب پنج ساعت پیش از ظهر و بعد از ظهر مشغول این کار بودیم. به عبارت

دیگر متن این مصاحبه حاصل قریب سی ساعت صحبت است که در ۲۹ نوار ضبط شده است آقای صدقی نوارها را با خود به دانشگاه هاروارد برد و برطبق قرار قبلی یک دوره از آنها را با متن پیاده شده و ماشین شده آنها برای من فرستاد. من در تصحیح آنها علاوه بر اصلاحات لفظی و حذف بعضی از مکررات بعضی از مطالب و یا بعضی از اسامی را که در حین مصاحبه فراموش کرده بودم به آن اضافه ولی سعی کردم که شیوه بیان از صورت گفت‌وگو خارج نشود. عمل تصحیح هم کلاً در قریب بیست روز انجام شد. به این ترتیب متن مصاحبه که در ۴۲۰ صفحه ماشین شده حاصل جمعاً ۳۰ روز کار است. بدیهی است با سرعت و شتابی که در بیان مطالب بود و با فقدان هرگونه یادداشت و سند و مدرک در اختیار من نقایص و کمبود این مسایل ذهنی فراوان است. من مطالب را از دیدگاه شخصی و بنا بر اطلاعات خود بیان کرده‌ام. در حوادثی که شخصاً شرکت نداشته و شاهد آنها بوده‌ام، وقایع را آن‌چنان که دریافته‌ام با صداقت و رعایت انصاف بیان کرده‌ام. هرگاه در ذکر آن مطالب راجع به جریان وقایع و یا اشخاص اشتباهاتی باشد ناشی از نقص اطلاعات من است. در مسایل و حوادثی که شخصاً دخیل بوده‌ام سعی کرده‌ام که بیاناتم عین واقع باشد. نه غرضی به کار برده، نه حقیقتی را کتمان کرده و نه هوس خودنمایی و خودستایی داشته‌ام.

چنانکه در چند مورد این مصاحبه اشاره شده ما که در جبهه ملی پس از مبارزات ملی کردن نفت پیرو خط مصدق بودیم چند خصیصه ثابت و مشخص داشتیم: اول آنکه ملی بودیم یعنی مخالف بانفوذ و مداخله اجنبی در امور داخلی خود و مخالف با هر حزب و سازمان و یا اشخاص وابسته به یک سیاست خارجی بودیم و در ضمن مبارزات خود هر نوع مددخواهی و یا ارتباط با مقامات خارجی به ویژه دولت‌های استعمارگر را زیان‌بخش و حرام می‌دانستیم.

دوم آنکه خواهان حکومت مردمی و قانونی بودیم و با هر نوع نظام استبدادی خواه سلطنتی باشد یا نظامی یا حزبی (از انواع کمونیست و فاشیست) مخالفت داشتیم و به همین جهت پس از آنکه شاه روش ثابت دیکتاتوری درپیش گرفت از او جدا شدیم و به تدریج این جدایی با استمرار او در روش استبدادی و کینه‌توزی نسبت

به ملیون و آزادیخواهان ایران به خصومت و دشمنی اصلاح‌ناپذیر انجامید و به همین جهت در تمام ادوار دیکتاتوری او با آنکه جبهه ملی اصولاً با سلطنت مشروطه مطابق با قانون اساسی مخالفتی نداشت، رهبران اصیل آن از ارتباط شخصی و محرمانه با شاه اجتناب می‌کردند.

سوم آنکه ما خواهان عدالت اجتماعی و رفع تبعیض و رفع استثمار و پیشرفت اقتصادی و صنعتی با برنامه‌های منظم تدریجی در جامعه خود بودیم بی‌آنکه پای‌بند به یک ایدئولوژی وارداتی باشیم.

چهارم آنکه هویت ملی خود را مرکب از دو عنصر ایرانییت و اسلامیت می‌دانستیم بی‌آنکه اختلاف و افتراقی بین این دو قایل باشیم. ما همگی مسلمان و اکثراً شیعه بودیم و به جامعه روحانیت که باایمان مردم مرتبط است احترام می‌گذاشتیم و به روحانیون بزرگی که در خط مجاهدات ضداستبدادی و ضداستعماری ملت ایران پیشوایی و رهبری کرده بودند اخلاص می‌ورزیدیم و امیدوار بودیم که مانند گذشته از این نیرو در مبارزه برای استقرار حکومت قانونی و اصول آزادی و عدالت اجتماعی استفاده کنیم. با وجود این اعتقاد راسخ داشتیم که روحانیون در عین اینکه از همه حقوقی که مطابق قانون اساسی و اصول دموکراسی برای عموم مردم ایران مقرر شده حق بهره‌مند شدن و رسیدن به هر مقامی دارند نباید به‌عنوان روحانی مدعی حکومت و یا ولایت بر حکومت عرفی و قانونی ایران باشند.

پنجم آنکه ما یک جمعیت و جبهه علنی هستیم و مبارزات ما قانونی است. بنابراین هر نوع فعالیت زیرزمینی و تروریستی و خرابکاری و آدم‌کشی را در جهت مخالف مبارزات برای آزادی مردمی می‌دانستیم این دستگاه استبدادی و ساواک شاه بود که می‌خواستند ما را به مبارزات زیرزمینی و غیرقانونی سوق بدهند. اینها اصول مسلم و مجربی بودند که هیچ فرد آزاده و مبارز ملی اصیل، بی‌آنکه این دو صفت را از خود زایل کند و ناقض اصل وحدت شود نمی‌توانست از آنها انحراف بجوید. متأسفانه در طول سال‌های استقرار دیکتاتوری شاه و در جریان ایام انقلاب انحرافات بزرگی نسبت به این اصول ظاهر شد. نخست آنکه جمعیتی که وابسته به

جبهه ملی بود و هنوز هم خود را مصدقی می خواند به بهانه اینکه جبهه ملی نسبت به مسائل دینی بی علاقه است از نسبت دادن هرگونه افترا و تبلیغ و دشمنی علیه جبهه ملی خودداری نکرد و حتی در سال‌های قبل از مبارزات انقلابی نمایندگان آنها رسماً و مخفیانه با مقامات یک دولت خارجی که مسبب شناخته شده کودتا علیه حکومت ملی دکتر مصدق بود ارتباط مستمر داشتند و به قول خود آنها که در جراید تهران هم مندرج گردید برای نمایندگان سیاسی آن دولت که به تهران می آمدند دسته گل می فرستادند. دیگر آنکه آقای دکتر شاپور بختیار که یکی از اعضای کمیته مرکزی جبهه ملی بود هم محرمانه با شاه ارتباط داشت چنانکه در کتاب پاسخ به تاریخ شاه آمده است و هم بی اطلاع دیگر همکارانش و قبل از انتصاب به نخست‌وزیری بارها محرمانه با مأمورین سفارت و دولت امریکا و سفیر انگلیس ملاقات کرده است. در این باره لازم دانستم که بعضی از اسناد و مأخذ مربوط به این مطالب را از اسناد منتشر شده سفارت امریکا و از کتاب غرور و سقوط آنتونی پارسونز سفیر کبیر انگلیس در تهران به عنوان ضمایم و ملحقات به این مصاحبه اضافه نمایم. سوم آنکه با تعطیل مبارزات علنی و قانونی جبهه ملی، مبارزات زیرزمینی و مسلحانه از سازمان‌های رنگارنگ چریکی و دینی در ایران آغاز شد و تدریجاً اوج گرفت، مبارزاتی که برطبق طبیعت آن هیچ‌گاه ممکن نیست به حکومت دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی منتهی بشود.

چنانکه گفته شد به هنگام اجرای این مصاحبه به هیچ‌وجه قصد نداشتم که مطالب آن در حیات من منتشر شود و این نه از بیم معارضاتی بود که ممکن است از جوانب مختلف علیه من برانگیخته شود و نه از ترس مورد تکذیب قرار گرفتن، می خواستم که این گفت‌وگوها درد دلی باشد برای نسل‌های آینده ایرانی که امیدوارم آرام‌تر و آگاه‌تر از نسل‌های آشفته و حساس و رنجیده کنونی باشند ولی بسیاری از دوستان و همکاران عدم انتشار آن را در این زمان که سیل اتهامات و دروغ‌پردازی‌ها از هر طرف روان است، جفایی نسبت به خود من و ترک وظیفه‌ای نسبت به همه هم‌زمانی می دانستند که قریب سی سال است با صداقت و استقامت پرچم جبهه ملی را بر دوش می‌کشند و هنوز هم در ایران و در هر گوشه و کنار از جهان درست‌ترین و

پاک‌ترین و حقیقی‌ترین ندای ملت ایران را منعکس می‌سازند. در خاتمه بی‌فایده ندیدم که مطالب دو نوار دیگر را که برطبق یادداشت‌های روزانه‌ام راجع به ماجرای هجرت اضطراری از ایران تنظیم شده و بیشتر مربوط به زمان اقامت در پاریس و ملاقات و مذاکره با سازمان‌ها و شخصیت‌هایی است که علیه نظام کنونی ایران فعالیت می‌کنند و دلایل عدم قبول همکاری با آنها را به‌عنوان متمم و مکمل به این مصاحبه اضافه نمایم.

درود بر مبارزان راه آزادی و استقلال — پاینده ایران

از تولد تا اشتغال و دیکتاتوری رضاشاه^۱

س. آقای دکتر سنجابی در بدو امر می‌خواهم از شما خواهش کنم که لطفاً به تفصیل سوابق خانوادگی، تحصیلات و چگونگی آغاز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خودتان را برای ما شرح دهید.

ج. خیلی تشکر می‌کنم. امیدوارم حال من اجازه بدهد و بتوانم به‌طور کافی به مطالبی که مورد نظر شما هست جواب بدهم و یک نتیجه مفید و مطلوب از این مصاحبه به‌دست بیاوریم.

همان‌طوری که قبل از این صحبت‌ها خدمت شما گفتم فقط خواهش و تقاضای من این است تا زمانی که من حیات دارم این مصاحبه انتشار پیدا نکند مگر اینکه اگر زمانی لازم بشود و من حیات داشته باشم با مشاوره خود من باشد. این یک نکته‌ای است که بین ما توافق روی آن حاصل شده است.

س. بله صددرصد.

ج. حالا سؤالی که شما کردید یکی راجع به سوابق خانوادگی من بود و یکی راجع به

۱. مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی، در روز دوشنبه بیست و سوم مهر ۱۳۶۲ برابر با پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در ایالت کالیفرنیا، مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی.

سوابق تحصیلات و آغاز فعالیت سیاسی من. راجع به خانواده من بطوری که می دانید من گُرد و از ایل سنجایی هستم که یکی از ایلات گُرد ساکن کرمانشاه است و اگر لازم بدانید و بخواهید من اول می توانم اطلاعاتی هر قدر شما بخواهید و به هر اندازه که لازم بدانید راجع به ایل سنجایی به شما بدهم.

س. از آنجایی که یک چنین اطلاعاتی به تفصیل در هیچ جا منتشر نشده است من خیلی ممنون خواهم شد، اگر شما لطف بفرمائید و این را به تفصیل توضیح بدهید.

ج. بله. محل سکونت ییلاقی یا به اصطلاح سردسیری ایل در دشتی معروف به ماهی دشت است که در لغت اصلاً ماددشت بوده است. ماهی دشت جزء استان کرمانشاه است که تقریباً از چهار فرسخی غرب شهر کرمانشاه شروع می شود و تا ده دوازده فرسخی آن ادامه دارد. یک بُعد دیگر آن از دامنه کوه شاهو نزدیک روانسر آغاز و تا کاروانسرای ماهی دشت و تا پشت شهر شاه آباد کشیده می شود. این محل ییلاقی ایل سنجایی است که الان در حدود صد و شصت پارچه آبادی و ده در آن قرار دارد. محل گرمسیری و قشلاقی ایل در زمان های پیش قسمتی در خارج از مرز ایران و قسمت دیگر در مرز ایران از نزدیکی های قصر شیرین و نزدیکی های نفتخانه و محل نفت قصر شیرین بود که از آنجا شروع می شد و تا حدود قزل رباط و شهریان که الان جزو عراق است ادامه پیدا می کرد. در سال ۱۹۱۴ قبل از شروع جنگ های بین الملل اول یک هیئتی از طرف دولت انگلیس و از طرف دولت روس به صورت میانجی برای تعیین مرز ایران و دولت عثمانی آن زمان آمدند تا با نمایندگان ایران و نمایندگان عثمانی سرحدات غرب ایران را که مورد اختلاف بین دو دولت بود معین بکنند. در آن موقع به حدود قصر شیرین که رسیدند پدر بزرگ من حاکم قصر شیرین و سرحددار بود در آنجا عثمانی ها فوق العاده فشار آورده بودند و انگلیسی ها هم با نظر عثمانی ها موافقت داشتند که قصر شیرین و قسمتی از غرب ایران را که جلگه است و تقریباً به جلگه عراق متصل و معروف به جلگه زهاب است در مرز عثمانی قرار بدهند.

س. آقای دکتر سنجایی اسم پدر بزرگ شما چه بود؟

ج. شیرمحمدخان صمصام‌الممالک بود. سنجابی‌ها در آنجا مقاومت فوق‌العاده سختی کردند و تسلیم تمایلات اجنبی نشدند و بالاخره مرز به همین حدودی که الان معین است معلوم شد ولی آن مراتع قشلاقی خارج از نفتخانه را که در حدود قزل‌ریباط و شهربان قرار دارد جزو خاک عثمانی آن زمان شناختند. ولی یک پروتکل ضمیمه این قرارداد مرزی شد که نمایندگان دولت انگلیس و دولت روس هم امضا کردند و همین‌طور نمایندگان ایران و عثمانی که به موجب آن دولت عثمانی به رسمیت شناخت که این نقاط از لحاظ مرتع ملک سنجابی‌ها است و متعلق به سنجابی‌ها است و سنجابی‌ها بدون پرداخت مالیات به دولت عثمانی هر ساله برای محل قشلاقی و تعلیف احشامشان به آنجا می‌رفتند، و دولت عثمانی هم تعهد کرد که حق آنها را محفوظ بدارد. منظور این است که محل تعلیف احشام و محل قشلاق ایل سنجابی در این حدود از خاک عثمانی که فعلاً عراق است قرار داشته است و معمولاً آنجا می‌رفتند. اما ایل سنجابی که یک ایل گُرد است، در واقع یک ایل جوان و یک ایل جدید است. در تواریخ قدیم ما اسمی از ایل سنجابی نتوانستیم پیدا کنیم. آن‌طور که خود ما اطلاع داریم حداکثر این ایلی که فعلاً به این نام در ناحیه کرمانشاه است از اوایل دوره قاجاریه وجود داشته و در بعضی از لشگرکشی‌های دولت ایران هم سوارهای آن شرکت می‌کرده‌اند. مثلاً در اردوکشی که دولت ایران برای تصرف هرات کرد از ایل سنجابی یک عده‌ای سوار به‌طور مسلم حضور داشته‌اند. حتی افسانه‌ای در میان مردم سنجابی هست که می‌گویند رؤسای آن سوارها لباس‌هایی برتن داشتند که آستر یا یقه آنها از پوست سنجاب بوده و به همین مناسبت آنها را هم سنجابی‌ها خطاب می‌کردند و این اسم از آنجا برای آنها باقی مانده است. سنجابی‌ها از سه ناحیه مختلف به کرمانشاه آمده‌اند. آنها از دوازده تیره مرکب‌اند. چندین تیره اینها علی‌التحقیق از ناحیه فارس کوچانده شده‌اند. شاید در زمان نادرشاه افشار و یا در دوره صفویه با اجبار و اکراه و یا از روی رضا و رغبت آنها را آورده‌اند برای اینکه در این مرز و بوم ساکن و نگهبان سرحدات باشند. آن تیره‌هایی که از فارس آمده‌اند بیشتر تیره‌های رؤسای ایل سنجابی و به اصطلاح خان‌های سنجابی هستند یعنی خانواده ما علی‌التحقیق جزو کوچانده شده‌ها یا مهاجرین از ناحیه فارس هستند.

شما شاید در تواریخ قدیم ایران هم خواننده باشید که طوایفی از کردها در دوره‌های بعد از اسلام در بعضی از نواحی فارس مثلاً در ناحیه شبانکاره بوده و حتی حکومت‌هایی هم داشته‌اند. بنابراین بعید نیست که در دوران صفویه مردمی از گُرد در آن نواحی وجود داشته باشند. چند تیره سنجابی که اسامی آنها معمولاً با کلمه وند خاتمه پیدا می‌کند از ناحیه لرستان آمده‌اند و اینها عبارتند از تیره‌هایی به نام جلیله‌وند، سیمینه‌وند، سرخاوند که الان هم در سنجابی از تیره‌هایی مشهور هستند و لهجه و تکلمشان هم به لهجه لُری ولکی بیشتر شباهت دارد. چند تیره سنجابی هم از عراق و از حدود شهر زور و از کناره‌های دیاله عراق آمده و مشهور به دیالیان هستند. تمام این تیره‌های سنجابی در این ناحیه ماهی دشت سکونت اختیار کردند که آن وقت ملک مردم شهری و قسمت عمده آن جلگه سرسبز و چمنزار بوده است و به علت اینکه سنجابی‌ها هم چشم‌دار و گوسفنددار بودند و این مراتع در تابستان فوق‌العاده مطبوع بود، آن مردم در حواشی چمنزارها و در کوه‌های پیرامون آن سکونت پیدا کردند. تا اینکه کم‌کم توانستند که خودشان نیز بعضی از املاک آنجا را بخرند. آن‌طور که در اطلاعات ما هست بنیانگذار ایل سنجابی به صورت یک ایل جدا و مستقل جد بزرگ ما شخصی بوده است به نام حسن خان. این حسن خان که تقریباً معاصر با اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار بوده است، مردی بوده فوق‌العاده کافی و زرنگ و کاردان و توانست املاک بسیار زیادی در آن نواحی کم‌کم خریداری نمایند. او پسر لایقی هم به نام محمد رحیم خان داشته است. حسن خان و پسرش محمد رحیم خان تقریباً در حدود چهل پنجاه آبادی بزرگ در همان ناحیه ماهی دشت به تدریج خریداری می‌کنند که همان پایگاه محل قدرت و اعتبار آنها می‌شود. به عنوان جمله معترضه راجع به سابقه تاریخی ایل سنجابی این نکته را هم اضافه کنم که مطابق تحقیقاتی که خود بنده کرده‌ام، دریافتم که در ناحیه شمال کردستان یعنی در حدود شمال مهاباد و در خاک عراق در اوایل قاجاریه یک طایفه‌ای به نام سنجابی در همان حدود بین رضائیه و عثمانی آن زمان وجود داشته است در یک کتاب تاریخی از تاریخ قاجاریه که به وسیله یکی از شاهزادگان قاجاریه نوشته شده و مرحوم عباس اقبال آشتیانی آن را چاپ کرده چنین آمده است که رئیس قشون ایران یک طایفه از

اکراد را که یاغی و گردن‌کش بوده‌اند شکست می‌دهد و تعقیب می‌کند و آنها متواری می‌شوند و به ایل سنجابی در آن طرف رضائیه در خاک عثمانی پناه می‌برند. بنابراین معلوم است که در آن موقع یک طایفه‌ای به نام سنجابی، یک مردمی به نام سنجابی در آنجا بوده‌اند ولی من هرچه در این اواخر کوشش کردم که بینم آیا از آنها اشخاصی وجود دارند نتوانستم چیزی بیابم. هرچند از خانواده خودم شنیده بودم که در آن حدود ما بستگانی داریم. در اشعار نظامی گنجوی هم مخصوصاً در اسکندرنامه وی هم بنده یک شعری دیدم که در آن، چون مادرش کرد بوده... محققاً نظامی مادرش گُرد بوده... در آنجا که از تبار خودش صحبت می‌کند کلمه سنجابی را به کار می‌برد. آیا واقعاً در زمان نظامی هم یک چنین طایفه‌ای وجود داشته؟ درست بر من معلوم نیست. آنچه محقق است همین است که در آغاز صحبت خود عرض کردم یعنی ایل سنجابی عبارت از آن تیره‌هایی است که از ناحیه فارس و از ناحیه لرستان و از ناحیه دیاله و شهر زور و عراق آمدند و در ناحیه ماهی دشت کرمانشاه سکونت اختیار کردند. آن تیره‌ها به علت اینکه مذهب تقریباً تمام آنها یک مذهب بوده است یعنی آنها به اصطلاح خودشان اهل حق یا آن طوری که متداول است علی‌اللهی بوده‌اند، به یکدیگر گرایش داشته‌اند. درباره کلمه علی‌اللهی هم بی‌مناسبت نیست توضیح بدهم که در واقع اینها علی را خدا نمی‌دانند بلکه معتقد به ظهورات مختلف و متدرج خدا هستند و ظهور اکمل او را در شخص علی می‌دانند ولی این ظهور منحصر به فرد نیست، ظهورات و تجلیات دیگری هم حضرت حق به اصطلاح علی‌اللهی‌ها داشته است که حتی بعد از زمان حضرت علی هم کسان دیگری صاحب این ظهورات شده‌اند. از جمله شخصی به نام سلطان سحاق که می‌گویند در عهد امیر تیمور بوده مظهر یکی از همین ظهورات بوده و هم او در واقع بنیانگذار این طریقه است.

س. مقصود شما از ظهورات جلوه و...

ج. بله مقصود جلوه و مظهر است. بنابراین اینها این اعتقاد را دارند و خودشان را مسلمان می‌دانند و به قرآن معتقد هستند و به امامان معتقد هستند، البته آن ارادت

خاص را به حضرت علی دارند که او را جلوه واقعی حضرت حق می دانند. تقریباً کم و بیش نظیر آنچه عیسویان درباره مسیح می گویند. به هر حال، سنجابی ها که همه آنها اهل حق بودند، در همان زمان اجتماع آنها پیشوای بزرگی از صوفیه اهل حق در ناحیه کرمانشاه به نام سیدبراکه ظهور می کند که در گوران و از طایفه گوران بوده و تأثیر فوق العاده ای در پیروان این طریقه داشته است. مردم و درویشان زیادی در پیرامون او جمع می شوند و خانقاه او مرجعیت عظیمی پیدا می کند. بیشتر مردم طوایف گوران که آنها هم ده پانزده هزار خانوار هستند و بیشتر مردم سنجابی پیرو سیدبراکه و خاندان او می شوند. این وحدت مذهب یکی از وسایل پیوند دادن تیره های مختلف سنجابی به همدیگر بود. یکی دیگر از وسایل پیوند آنها همان محل های سکونت بیلاقی و قشلاقی آنها بود. سنجابی ها در ابتدا جزو ابواب جمع ایل بزرگ زنگنه محسوب می شدند. به طوری که می دانید زنگنه از ایل های خیلی بزرگ کرد ایران بوده و در زمان پادشاهان صفویه عظمت و اعتبار زیادی داشته است. شیخ علیخان زنگنه صدراعظم بعضی از پادشاهان صفوی - ظاهراً شاه سلیمان - مردی فوق العاده مقتدر و توانا و سردار بزرگی بود، ایل زنگنه تا این اواخر در ایران بصورت ایلی وجود داشت هر چند بعداً رؤسای آنها شهرنشین شدند و شیوه ایلی را از دست دادند، خانواده زنگنه در کرمانشاه از مهمترین خانواده های آن شهر هستند. طوایف زنگنه هم در بین ایلات دیگر پراکنده و مستهلک شدند. ولی هم اکنون یک ایل زنگنه در خاک عراق وجود دارد که از حدود خانقین تا کرکوک پراکنده هستند. به هر حال در دوره قاجاریه این تیره های کوچیده و یا کوچانده شده سنجابی را ابواب جمع زنگنه کردند. پیداست که زنگنه چون ایل قوی و مقتدري بوده سنجابی ها پیوستگی به آن را برای خودشان وسیله حمایت و پشتیبانی می دانستند. تا زمان حسن خان جد اعلای من که الان اسم بردم سنجابی ها جزء ایل زنگنه بودند ولی در زمان حسن خان اختلافی با رئیس ایل زنگنه پیدا می کنند و زدو خورد و قتل و کشتاری بین اینها رخ می دهد از آن تاریخ مدتی ایل سنجابی متواری می شود تا اینکه بعداً دولت وقت و والی کرمانشاه فرمان ریاست ایل سنجابی را به صورت ایل جدایی به همان حسن خان می دهد و او در این ایل سنجابی موجود اولین رئیس ایل می شود.

بنابراین تاریخ پیدایش این ایل شاید در حدود صد و پنجاه سال بیشتر نباشد. حسن خان پسرهای متعددی داشته که بزرگترین آنها محمد رحیم خان و کوچکترین آنها شیرمحمدخان صمصامالممالک جد پدری من بود. شیرمحمدخان نیز سه پسر نامی داشت. پسر بزرگترش قاسم خان ملقب به سردار ناصر پدر من بود. از پسرهای دیگرش یکی سردار بسیار معروف و باکفایت و وطن دوست ایران علی اکبرخان سردار مقتدر بود که عموی بزرگ من حساب می شد و پسر دیگرش سالارظفر حسین سنجابی بود. شیرمحمدخان جد من از طرف دولت به عنوان حاکم قصرشیرین و سرحددار منصوب شد و از آن تاریخ تا زمان پهلوی حکومت قصرشیرین و مرزداری آن حدود با سنجابی ها بود که امنیت جاده کاروانرو و جاده تجارتي و زیارتي معروف قصرشیرین به کرمانشاه را حفاظت می کردند. به این ترتیب ایل سنجابی وسعت و توسعه پیدا کرد، خود شیرمحمدخان صمصامالممالک در قصر شیرین اقامت داشت که هم اکنون عکس قلعه محل اقامتش را به شما نشان دادم، و حکومت ایل را به پسر بزرگترش که پدر من باشد قاسم خان واگذار کرد. پدرم در ایل حکومت داشت و ایشان در مرز. خوانین سنجابی در ناحیه ماهی دشت که محل اقامتشان بود دهات مختلف داشتند و هریک قلعه بنا کرده بود. قلعه در آن زمان یک محل استحکامات جنگی بود با سنگرها و جان پناه های مخصوص و هم یک کارگاه، محلی که در قسمت هایی از آن داریست های قالی بافی، نمد، گلیم و این جور چیزها برپا می شد. خانها در قلعه های خودشان سکونت داشتند و نوکرها و اتباعشان در دهات مختلف. قوه جنگی ایل سنجابی از دو نیرو تشکیل می شد. یکی سوارهای نوکری بود که خانها افرادی را به صورت نوکر خودشان استخدام می کردند و به آنها معمولاً اسب و تفنگ می دادند و در دهات پیرامون خود آنها را ساکن می کردند. اینها وابسته و در خدمت آقای خودشان بودند. پدر و عموهای من در زمان خود تقریباً هفتصد سوار به صورت نوکر شخصی داشتند. قسمت دیگری از نیروی مسلح ایل از خود مردم ایل تشکیل می شد. ایل سنجابی در آن موقع که در حدود شاید هفت تا هشت هزار خانوار بود در حدود حداقل دو هزار مرد جنگی داشت که هفتصد سوار آن جزء نوکری و اتباع شخصی سردارها بودند و هزار و سیصد تا هزار



۱- قاسمخان سردار ناصر رئیس ایل سنجایی ۲- علی اکبرخان سردار مقتدر سنجایی ۳- حسنخان سلال نظیر سنجایی
۴- امیر کل استانبول بعدی کرمانشاه له کرمانشاهان چهارمسوز نماینده کرمانشاه در دوره سوم مجلس شورای ملی - غلامرضا رشید یاسمی شاعر نامی

و پانصد نفر از تیره‌های مختلف ایل و خود این یک نیرو و قشون قابل توجهی به حساب می‌آمد. سنجابی‌ها همیشه نسبت به دولت مطیع بودند، بعلاوه محل سکونت آنها چون به کرمانشاه خیلی نزدیک و در جلگه صاف همواری است و کوهستان‌های سخت ندارد آنها نمی‌توانستند مثل طوایف کوه‌نشین دیگر به صورت یاغی و سرکش زندگی کنند و می‌بایستی همیشه حسن رابطه را با دولت و با والی‌های کرمانشاه نگاه بدارند. به طوری که تاریخ زندگیشان نشان می‌دهد تقریباً هیچ‌وقت مردمان این ایل به صورت یاغی و گردن‌کش در مقابل دولت و حکومت مرکزی قرار نگرفته و بلکه برعکس همیشه همراه و همکار بوده‌اند، در نهضت مشروطیت ایران ایل سنجابی با مشروطه‌خواهان همکاری کرد و جهات مختلفی باعث آن بود. یکی از آن جهات مذهبی بود چون خانواده مستقیم پدری من شیعه بوده و هستند، هم پدرم و هم پدر بزرگم و هم جد اعلائی ما حسن خان که اسم بردم، شیعه بودند. چنانکه جنازه حسن خان را بعد از فوتش به نجف بردند، و هم چنین جنازه پسر بزرگ او محمد رحیم خان را. صمصام‌الممالک نیز یک شیعه متعصب بود، و بدین مناسبت به روحانیون فوق‌العاده احترام می‌گذاشت. در صدر مشروطیت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که پیشوای بزرگ شیعیان ایران در نجف بود نامه‌ای به پدر بزرگ من و ایل سنجابی نوشت و به وسیله مرحوم علی هیئت فرستاد که بنده نسخه‌اش را یک وقتی داشتم، وی سنجابی‌ها را دعوت کرد که از مشروطیت حمایت بکنند. بله یک علت این که سنجابی‌ها به مشروطیت گرایش پیدا کردند همین تبلیغ علمای بزرگ این طوری بود. یک علت دیگر اجتماعی آن که نظر خود بنده است، این است که ایل سنجابی در آن موقع در برابر تجاوز ایل قدرتمند گلهر قرار داشت. ایل گلهر بزرگ‌ترین ایل کرد است. شاید در تمام نواحی کردنشین ایران و عراق و ترکیه هم ایلی به بزرگی آن نباشد.

ایلخانی گلهر در آن زمان داودخان امیراعظم رئیس ایل گلهر بود که وی بنا بر جهاتی که حالا تفصیلش بی‌مورد است با سنجابی‌ها خیلی بد بود و چندین بار به منطقه سنجابی‌ها اردو کشید و قلعه‌های سنجابی‌ها را آتش زد و این اختلافات بین این دو ایل وجود داشت. به مناسبت اینکه داودخان امیراعظم رئیس ایل گلهر با

مستبدین و با سالارالدوله یاغی که علیه مشروطیت بود همراهی می‌کرد سنجابی‌ها که مخالف او بودند بالطبع به مشروطیت علاقه پیدا کردند و خود همین کیفیت یک آبرو و احترامی به ایل سنجابی به‌عنوان آزادیخواهی داد و این جریان باعث گردید که در دوران مشروطیت حزب دموکرات هم که حزب تندرو مشروطیت بود تمایل زیادی نسبت به سران و مردم سنجابی داشته باشند. دموکرات‌های شهر کرمانشاه اغلب با سنجابی‌ها مربوط بودند و سنجابی‌ها هم در انتخابات از نامزدهای دموکرات کرمانشاه حمایت می‌کردند در نتیجه یک نوع پیوستگی بین ایل سنجابی و دموکرات‌ها و رهبران دموکرات‌ها که در آن زمان تقی‌زاده و سلیمان میرزای اسکندری بودند به‌وجود آمده بود. تا جنگ بین‌الملل اول پیش آمد. در جنگ بین‌الملل اول که با پیشرفت قشون اشغالگر روس در داخل ایران و وارد شدن آن به آذربایجان و شمال ایران و رسیدن به قزوین بیم این بود که به تهران وارد بشوند به طوری که می‌دانید در دوره سوم پارلمان واقعه مهاجرت صورت گرفت یعنی اکثر زعمای دو حزب دموکرات و اعتدالی آن وقت که با همدیگر ائتلاف کردند. در آن موقع چون دو دولت بزرگ استعمارگر یعنی انگلیس‌ها و روس‌ها با همدیگر متحد بودند و در سال ۱۹۰۷ هم آن قرارداد معروف تقسیم ایران را به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کرده بودند مردم ایران، ملیون ایران و به‌خصوص آزادیخواهان و دموکرات‌های ایران علیه این دو دولت بودند. و بالطبع گرایش فوق‌العاده‌ای نسبت به آلمان‌ها داشتند. از طرف دیگر در آن زمان دولت عثمانی هم متحد دولت آلمان بود و این دولت در بین مردم مسلمان دعوت به اتحاد اسلام می‌کرد که مسلمان‌ها با او علیه روس‌ها و انگلیس‌ها همراهی کنند و این هم در اذهان مردم ایران تا حدی مؤثر واقع شده بود. این بود که وقتی مهاجرین از تهران حرکت کردند و بعد به کرمانشاه رسیدند و در کرمانشاه حکومت مقاومت ملی به زعامت نظام‌السلطنه مافی تشکیل دادند سنجابی‌ها با مهاجرین همراهی کردند. قسمت بزرگی از نیروی ژاندارمری ایران هم همراه مهاجرین به کرمانشاه آمد. این نیروی ژاندارمری و سنجابی‌ها و طوایف دیگری متحداً یک نیروی مقاومت در مقابل پیشروی روس‌ها تشکیل دادند. روس‌ها که قسمت عمده ایران را اشغال کرده بودند، به همدان و بعد به کرمانشاه رسیدند و